

## تحلیلی بر ظرفیت‌های آموزه مهدویت در آینده‌پژوهی علوم انسانی

پرستو مصباحی جمشید<sup>۱</sup>

مریم سلطانی کوهانستانی<sup>۲</sup>

### چکیده

آموزه مهدویت راهبرد دین اسلام برای سامان‌دهی به انواع استراتژی‌ها برای آینده اسلامی در علوم انسانی است. این آموزه برآمده از نوعی انسان‌شناسی متقن در جهان‌بینی توحیدی است که عرضه «انسان متشابه» به «انسان محکم» را مبنا قرار داده و با محوریت شخص امام، مبدأ و منتهای تمام دانش‌هایی که داعیه شناخت انسان یا شناخت برای انسان را دارند؛ تعیین می‌کند. آموزه مهدویت در زمانه‌ای به بشر عرضه می‌شود که علوم انسانی به دلیل تأثیرپذیری مستقیم از تحولات فلسفی غرب، در اوضاع نامطلوبی به سر می‌برند. هدف این پژوهش تحلیل تأثیر تحولات فلسفی در وضعیت علوم انسانی، یافتن جایگاه آموزه مهدویت در جهت‌دهی به علوم انسانی و آشکارسازی ظرفیت‌هایی است که این آموزه را در عرصه نظر و عمل قابل تحقق می‌سازد. در این پژوهش، از روش‌های تحلیل روند و تصویرپردازی استفاده شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد در آینده‌پژوهی علوم انسانی، توجه به ظرفیت‌های آموزه مهدویت اجتناب‌ناپذیر است. در این آموزه توجه به عنصر فطرت به عنوان نقطه کانونی تحول علوم انسانی، عقلانیت و حیانی به منزله استکمال روشی در این علوم و حق‌طلبی در بستر حرکت تاریخ، کاربرست مهدویت را در آینده علوم انسانی پر دلالت می‌نماید.

**واژگان کلیدی:** علوم انسانی، فلسفه غرب، آینده‌پژوهی، آموزه مهدویت.

p.mesbahij@cfu.ac.ir

۱. استادیار گروه علوم تربیتی، دانشگاه فرهنگیان، قم، ایران (نویسنده مسئول).

m.soltani@uma.ac.ir

۲. دانشیار گروه فلسفه دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.

## مقدمه

مطالعات در حوزه آینده قدمتی به طول تاریخ بشر دارد و در ادیان توحیدی و مخصوصاً دین اسلام به آن توجه ویژه‌ای شده است. در جهان معاصر با توجه به بحران‌های موجود در زمینه معنویت و معناداری زندگی، همچنین مقوله جهانی شدن، توجه به مطالعات درباره آینده ضرورتی دوچندان یافته است و همین امر محققان را به سوی دانش آینده‌پژوهی سوق داده است. آینده‌پژوهی به عنوان دانشی میان‌رشته‌ای بر مطالعه نظام‌مند و هدفمند آینده‌های ممکن، محتمل و مطلوب تمرکز دارد. این دانش که از دهه ۱۹۶۰ به عنوان یک رشته علمی پذیرفته شد، تلاش می‌کند با تحلیل روندها و پیشران‌های کلیدی، فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌رو را شناسایی کند و مسیریابی را برای تصمیم‌گیری بهتر پیشنهاد دهد. در تعریف آینده‌پژوهی آمده است: «یک فرم و شکل فکری که در آن جامعه، آینده‌های ممکن و محتمل خود را در نظر می‌گیرد» (دیوید، ۱۳۹۰: ص ۹). بل<sup>۱</sup> معتقد است آینده‌پژوهی را باید علمی فرارشته‌ای، اقدام‌گرا و اجتماعی دانست (بل، ۲۰۳۳: ص ۳۴۷). قلمرو آینده‌پژوهی کلیه علوم اعم از تجربی، انسانی و متافیزیکی را در برمی‌گیرد و با توجه به تقابلی که «کشش آینده»، «وزن گذشته» و «فشار حال» ایجاد می‌کند، مسئله‌های موجود و راهکارهای احتمالی آن را بررسی می‌کند.

آینده‌پژوهی در علوم انسانی به بررسی انواع تغییرات اجتماعی، سیاسی، علمی و دینی، تحلیل چگونگی شکل‌گیری باورها، ارزش‌ها، انگیزش‌ها، رفتارها و ساختارهای اجتماعی می‌پردازد تا حوزه‌های ارزش‌آفرین در علوم انسانی را شناسایی نموده، ریشه‌ها و مخاطرات تحولات آن را مورد بررسی قرار دهد. یکی از گام‌ها در آینده‌سازی برای علوم انسانی، تبیین و نقد علوم رایج و تشخیص مبانی نادرست در میان نظریات مطرح و اثبات نظریاتی استوار، بر اساس مبانی صحیح است. اگر چه تلاش‌هایی در این زمینه انجام شده است؛ جامعه جهانی برای داشتن علوم انسانی متناسب با نیاز کلان جامعه و پاسخ به مسائل موجود در آن نیازمند بازنگری و ارائه طرحی جامع و گسترده است. آموزه مهدویت ظرفیت‌های بی‌بدیلی دارد که با تمرکز بر آن‌ها می‌توان فرجام مطلوب‌تری را برای علوم انسانی متصور شد.



1. Bel

در این پژوهش ارزیابی تلاش‌های اندیشمندان در باب آینده با رویکرد آینده‌پژوهی و با سنجه دینی صورت گرفته است. در واقع محقق اصول، پیش فرض‌ها و رویکردهای آینده‌پژوهی را به آموزه مهدویت به عنوان انگاره‌ای که تجلی‌گر آینده جهان از منظر دین اسلام است، عرضه کرده و آن را مورد سنجش قرار داده است. این پژوهش با هدف واکاوی، تحلیل و نقد آینده‌پژوهی در فرآیند عرضه به رویکرد دینی در باب آینده صورت گرفته است. قصد محقق عرضه آموزه متقن مهدویت به جریان آینده‌پژوهی نیست، بلکه قرار است آینده‌پژوهی - به عنوان جریانی که در عصر حاضر توسعه قابل توجهی داشته است و دقیقاً در خصوص چیزی سخن می‌راند که امیدبخش‌ترین آموزه دینی در خصوص آینده محسوب می‌شود - به آموزه مهدویت عرضه و میزان همراهی و عدم همراهی آن سنجیده شود. آینده‌پژوهی می‌تواند بستر مناسبی برای انتشار جهانی آینده دینی باشد. در عین حال در برخی مواضع می‌توان با چتر دین، بر فراز آینده‌پژوهی ایستاد و آن را مورد نقد قرار داد.

روش‌های به کار گرفته شده در آینده‌پژوهی متعدد هستند؛ اما همه آن‌ها ماهیت عقلانی، تجربی یا علمی دارند و از این لحاظ با طالع‌بینی و پیش‌گویی متفاوت هستند که در سنت‌های پیشین انجام می‌شده است (خزایی و همکاران، ۱۳۹۴: ۹-۱۲). در پژوهش حاضر از روش‌های تحلیل روند و تصویرپردازی استفاده شده است. تحلیل روند در معنای بررسی یک روند به منظور شناسایی ماهیت، عوامل و آثار احتمالی آن است. از این روش در محور اول پژوهش که در باب تحولات فلسفی غرب و ارتباط آن با علوم انسانی است، استفاده شده است؛ زیرا شالوده علوم انسانی بر اساس جریان‌هایی که فیلسوفان غربی طراحی کرده‌اند، پی‌ریزی شده است و بدون تحلیل آن نمی‌توان در خصوص رویدادهایی که قرار است وقوع آن‌ها در جریان آینده‌پژوهی پیش‌بینی شود، اظهار نظر کرد.

روش تصویرپردازی، یعنی آفرینش نظام‌مند چشم‌اندازهایی از آینده‌های مطلوب که با مرور رویدادهای گذشته و موقعیت جاری آغاز می‌شود، با تجسم آینده‌های مطلوب ادامه می‌یابد و پایان‌بخش فرآیند، شناسایی روش‌هایی برای حرکت به سوی آینده مطلوب است (کورنیش، ۱۳۸۸: ۱-۷ و ۱۱۴-۱۱۶). این روش در محور دیگر پژوهش که توجه به آینده‌ای است که ادیان توحیدی به ویژه اسلام برای جهان وعده داده‌اند، استفاده شده است. آموزه مهدویت و



حکومت جهانی حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الیوم وعده قطعی الهی است که پرداختن به وجوه مختلف آن برای کلیه علوم، به ویژه علوم انسانی اهمیت بنیادی دارد.

با توجه به ضرورت اسلامی سازی علوم انسانی و پس از تأکیدات مقام معظم رهبری در این زمینه، محققان کشور تحقیقات مختلفی انجام داده اند که به برخی از آن ها اشاره می شود:

سعدآبادی و همکاران (۱۳۹۹)، در مقاله آینده پژوهی علوم انسانی اسلامی، با تمرکز بر تقابل علوم انسانی غربی با دین اسلام و ارزش های اسلامی، بر ضرورت اسلامی سازی علوم انسانی در آینده پژوهی این علوم تأکید داشته اند. واعظی و دیگران (۱۳۹۶)، در مقاله آینده پژوهی در علوم انسانی با رویکرد مدیریت دانش؛ ملاحظات، دستاوردها و اثرات سوءگیری علوم انسانی، پیچیدگی های رفتار انسان و موانع شناخت انسان را به عنوان مهم ترین ملاحظات علوم انسانی مؤثر بر آینده پژوهی دانسته اند. میرزاپور ارمکی (۱۳۹۰)، در مقاله اهمیت و ضرورت تحول علوم انسانی و تولید علم دینی، ضرورت تحول علوم انسانی و راهکارهای تحقق آن را بررسی کرده و معتقد است، بهترین راهکار برای تحول و تولید علوم انسانی اسلامی سیاستگذاری کلان در جامعه است. محیطی اردکان و مصباح (۱۳۹۱)، در مقاله بایدها و نبایدهای اسلامی سازی علوم انسانی از دیدگاه علامه مصباح با تکیه بر دیدگاه آیه الله مصباح، راه حل تحول در علوم انسانی را بازنگری مبانی این علوم بر اساس اسلام و روشمند بودن آن ها دانسته اند. تقوی (۱۳۹۲)، در مقاله علم انسانی - اجتماعی: مسئله امکان پذیری و راهبردهای رشد، تحقق آرمان علوم انسانی اجتماعی اسلامی را در تبیین مبانی نظریه های این علوم و تقویت و جهت دهی جامعه علمی کشور با رهیافت اسلامی می داند. مقالات مذکور حاکی از تحقیقات گسترده در حوزه علوم انسانی اسلامی، بدون بحثی از آینده علوم انسانی با محوریت تحولات فلسفی غرب و کاربردهای آموزه مهدویت در آن است. پژوهش حاضر به این موضوع مهم می پردازد که تبعیت علوم انسانی از تحولات فلسفی غرب، منجر به وضعیتی نامطلوب برای این علوم شده است و بازاندیشی در علوم انسانی براساس رابطه بین این علوم با آموزه مهدویت، امکانی برای تصور علوم انسانی کارآمد و خالی از تناقض و تضاد با انسان و مسائل مربوط به آن در آینده ایجاد خواهد کرد. بنابراین، این پژوهش درصدد پاسخ به این مسئله است: ۱. تحولات فلسفی در غرب، چه نتایجی در حوزه علوم

انسانی داشته است؟ ۲. چرا در آینده پژوهی این علوم، پرداختن به آموزه مهدویت ضروری است؟  
۳. شاخصه‌های آموزه مهدویت برای اجرایی شدن آینده پژوهی علوم انسانی چیست؟

### ۱. وضعیت علوم انسانی در سیر تحولات فلسفی غرب

در آینده پژوهی علوم انسانی، توجه به روش این علوم و ارتباط آن با تحولات وجودشناسی، معرفت‌شناسی و زبانی (چرخش زبانی) که در فلسفه غرب به وجود آمد؛ ضروری است. غفلت از این تحولات، محققان آینده پژوهی در علوم انسانی را با مشکل مواجه خواهد کرد؛ زیرا فلسفه در تبیین مبادی و مبانی همه علوم نقش دارد و در پرداختن به دغدغه‌های آینده پژوهانه‌ای از جمله واکنش به رویدادهای آینده، پیش‌بینی و تصویرسازی از آرمان‌ها، اهداف، مقاصد، امیدها و نگرانی‌های آینده پژوهان مؤثر است.

در دانشنامه‌های بین‌المللی، «علوم انسانی» به عنوان یکی از ارکان اصلی دانش بشری معرفی شده است. این حوزه نه تنها به بررسی تجربیات انسانی می‌پردازد، بلکه پایه‌ای برای توسعه ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی جوامع فراهم می‌کند. علوم انسانی به علومی اطلاق می‌شود که به بررسی جنبه‌های مختلف فرهنگ، ادبیات، تاریخ، فلسفه و هنر می‌پردازند (Encyclopaedia Britannica, 2024: p. 78) و نقش مهمی در تفکر انتقادی و پرسشگری دارند (Zalta, 2024: p. 89). این علوم به عنوان مجموعه‌ای از دانش‌ها که بر شناخت انسان، جامعه و فرهنگ متمرکزند، از دیرباز مورد توجه فیلسوفان بوده و همواره تلاش کرده‌اند تا بنیان‌های نظری آن را تحلیل و نقادی کنند؛ به طوری که در دوران معاصر، به ویژه پس از چرخش زبانی و فرهنگی که توسط فیلسوفان تحلیلی صورت گرفت؛ اندیشمندانی مانند یورگن هابرماس، میشل فوکو، ژاک دریدا و ریچارد رورتی هر یک با تأکید بر ابعاد خاصی از انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، نقدهای جدی به علوم انسانی وارد کرده‌اند.

علوم انسانی در قرن هجدهم با تفکیک از علوم طبیعی به عنوان حوزه‌ای مستقل ظهور کرد. در این دوره، علوم انسانی به عنوان ابزار تحلیل رفتارها و ساختارهای اجتماعی در نظر گرفته می‌شد؛ اما این رویکرد به تدریج با ظهور نظریات پدیدارشناسی، هرمنوتیک، و پسا ساختارگرایی تغییر یافت. در این تغییرات، پرسش اصلی این بود که آیا علوم انسانی می‌تواند به مانند علوم طبیعی، قوانین



کلی ارائه کند یا آن که ماهیت آن اساساً به زمینه‌های فرهنگی و تاریخی وابسته است؟ فیلسوفان معاصر غربی، این پرسش‌ها را از دیدگاه‌های مختلف بررسی کرده‌اند. پوزیتیویسم که به عنوان یکی از مهم‌ترین جریان‌های فلسفی قرن نوزدهم، بر مبنای فلسفه تجربی و روش علمی بنا و با تلاش‌های آگوست کنت معرفی شد؛ تلاش می‌کرد یکپارچگی روش‌شناسی علوم طبیعی و علوم انسانی را نشان دهد. کنت در کتاب فلسفه اثباتی خود، پنج اصل کلیدی برای پوزیتیویسم مطرح کرد: مشاهده‌گرایی، به این معنا که تمام دانش باید بر اساس داده‌های تجربی و مشاهده شده باشد؛

رد متافیزیک، به معنای رد هرگونه تبیین غیرتجربی، از جمله مفاهیم دینی یا متافیزیکی؛ تمرکز بر پیش‌بینی و کنترل، به این معنا که هدف اصلی دانش نه تنها فهم، بلکه پیش‌بینی و کنترل پدیده‌هاست؛ یکسان‌سازی روش‌ها، در معنای استفاده از یک روش علمی یکسان در تمام شاخه‌های دانش، از جمله علوم انسانی و پیشرفت‌گرایی (Comte, 1854: p.27). در این اصل اخیر، کنت تاریخ را به سه مرحله تقسیم کرد: دینی، متافیزیکی و علمی یا اثباتی. در مرحله اثباتی، علوم انسانی باید بر پایه قوانین علمی عمل کنند. کنت بر این باور بود که علوم انسانی (به ویژه جامعه‌شناسی که خود آن را فیزیک اجتماعی می‌نامید) باید به روش‌های علوم طبیعی تکیه کند. او معتقد بود، رفتار انسانی و اجتماعی را می‌توان بر اساس قوانین جهانی و عام توضیح داد. مثلاً جامعه مانند طبیعت، دارای قوانین مشخص است که می‌توان از طریق مشاهده و آزمون آن‌ها را کشف کرد (Ibid: p.41)؛ اما این رویکرد با نقدهایی از سوی دیگر متفکران مواجه شد. به باور دیلتای، علوم انسانی به دلیل ماهیت پدیدارشناختی و تاریخی خود، نمی‌تواند از روش‌های علوم طبیعی تقلید کند. او تفاوت بنیادینی بین تبیین<sup>۱</sup> که ویژگی علوم طبیعی است و فهم<sup>۲</sup> که ماهیت علوم انسانی را تشکیل می‌دهد، قائل شد (Dilthey, 1988: p.47) از دیگر انتقادات وارد بر نگاه پوزیتیویستی به علوم انسانی، بی‌توجهی به ابعاد معنایی و تفسیری بود، به این معنا که علوم انسانی به جای قوانین عمومی، باید به فهم معانی انسانی بپردازد و لذا تفاوت بنیادینی بین علوم طبیعی و علوم انسانی وجود دارد (Dilthey, 1988: p.47)

1. Erklären

2. Verstehen

(p.50). همچنین چالش تاریخت توسط فیلسوفانی مانند گادامر مطرح شد و در آن، بر این که علوم انسانی همواره در بسترهای تاریخی و فرهنگی خاصی شکل می‌گیرند و نمی‌توان آن‌ها را به قوانین کلی تقلیل داد (Gadamer, 1975: p.270)؛ تأکید می‌شد. با وجود نقدهای وارد بر تفکرات پوزیتیویستی؛ آینده‌پژوهی علوم انسانی بر اثر این جریان، به سمت سناریوهایی که از قدرت اثبات تجربی قوی‌تری برخوردار بودند، حرکت کرد و به آینده‌های ممکن که احتمال سربلندی آن‌ها از محک تجربه، کم‌تر بود، اقبال کم‌تری نشان داد.

در اوایل قرن بیستم، علوم انسانی با چرخشی بزرگ به سمت هرمنوتیک روبه‌رو شد. فیلسوفانی مانند مارتین هایدگر و هانس-گئورگ گادامر معتقد بودند، مطالعه انسان باید بر اساس فهم معانی و تفاسیر او از جهان باشد. هایدگر در وجود و زمان، بر تأثیر تاریخت و موقعیت‌مندی سوژه انسانی تأکید کرد (Heidegger, 1962: p.54). گادامر نیز در حقیقت و روش نشان داد فهم همیشه در بستر سنت‌ها و پیش‌فرض‌های تاریخی رخ می‌دهد (Gadamer, 1975: p.265). این رویکردها علوم انسانی را از پوزیتیویسم جدا و برویژگی تاریخی و تفسیری آن تأکید کردند. در میانه قرن بیستم، ساختارگرایی و پساساختارگرایی تأثیر عمیقی بر علوم انسانی گذاشتند. کلود لوی-استروس در مطالعه اسطوره‌ها و فرهنگ‌ها، تأکید کرد رفتار انسان تحت تأثیر ساختارهای ناخودآگاه فرهنگی است (Levi-Strauss, 1963: p.12). فوکو نیز با نقد مفهوم سوژه، نشان داد، علوم انسانی از طریق گفتمان‌ها و ساختارهای قدرت، نه تنها ابزار شناخت، بلکه ابزار اعمال قدرت هستند و می‌توانند نظم‌های خاصی از دانش و قدرت را بازتولید کنند. فوکو علوم انسانی را محصول تاریخ دانست و معتقد شد این علوم نمی‌توانند از مناسبات قدرت جدا باشند و از طریق گفتمان‌ها، هویت‌های خاصی تولید می‌کنند (Foucault, 1972: p.22). پساساختارگرایی مانند دریدا هم با واسازی یا ساخت‌گشا، بنیادهای متافیزیکی علوم انسانی را به چالش کشیدند. دریدا نشان داد این علوم بر پایه دوگانه‌هایی مانند سوژه/ابژه یا ذهن/بدن، طبیعت/فرهنگ بنا شده‌اند که به نقد و بازاندیشی نیازمند هستند. او به نقد این دوگانه‌ها و نقش ناخودآگاه علوم انسانی در بازتولید آن پرداخت و

---

## 1. Deconstruction



گفت، علوم انسانی باید خود را از سنت‌های متافیزیکی رها کرده و به امکان‌های جدید در فهم انسان و جامعه توجه کنند (Derrida, 1976: p.78). در دوران معاصر، فیلسوفانی مانند ریچارد رورتی، علوم انسانی را در قالب پراگماتیسم بازتعریف کردند. رورتی معتقد است علوم انسانی نباید به دنبال کشف حقیقتی مطلق باشد، بلکه باید بر حل مسائل اجتماعی و عملی تمرکز کند. هدف علوم انسانی، حل مسائل عملی و بهبود شرایط انسانی است، نه دستیابی به حقیقتی مطلق. علوم انسانی باید منعطف و بر تجربه مبتنی باشد. رورتی نقش فلسفه را در علوم انسانی نه به عنوان تبیین‌گر، بلکه به عنوان یک ابزار انتقادی و سازنده در بازنمایش فرهنگی دانست (Rorty, 1989: p.34). علاوه بر این‌ها، علوم انسانی در عصر دیجیتال با چالش‌های جدیدی همچون داده‌محوری و جهانی‌شدن نیز مواجه شد.

صرف نظر از انتقادات وارد بر مبانی معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی علوم انسانی، برخی از این نظریه‌پردازان نیز از جنبه‌های متعددی، مورد نقد هستند؛ زیرا تناقض جدی میان ایده‌پردازی و رفتارهای صریح آن‌ها وجود دارد. به عنوان مثال، هابرماس، از مبدعان ایده «کنش ارتباطی» معتقد است، علوم انسانی نباید تنها به تحلیل داده‌ها بپردازد، بلکه باید ابزار انتقادی برای دستیابی به عقلانیت ارتباطی باشد. او علوم انسانی را به مثابه ابزاری برای ایجاد اوضاع بهتر در گفت‌وگوهای اجتماعی می‌بیند و به نقد تکنیک‌گرایی در این علوم می‌پردازد (See: Habermas, 1984)؛ اما در پی حمله «طوفان‌الأقصا» بیانیه‌ای صادر و طی آن، ضمن ترویستی خواندن اقدام حماس در هفت اکتبر، از تولد دوباره یهودستیزی در اروپا اظهار نگرانی کرد که با واکنش متفکران و پژوهشگران مواجه شد.<sup>۱</sup> این مواضع که در ساحت نظر و عمل

۱. مصطفی زالی، عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران در واکنش به بیانیه هابرماس در صفحه شخصی خود در توئیتر نوشته است: «هابرماس پس از عمری طرح ایده گفت‌وگو و عقلانیت ارتباطی و نقد «سلطه» مدرن، در پایان عمر فلسفی خویش در جانب شر مطلق و دفاعی غیراخلاقی از یکی از آشکارترین «سلطه‌ظالمانه» مدرن ایستاد. موضعی که به عنوان یک لکه ننگ در کارنامه این فیلسوف سالخورده ماندگار خواهد شد» (به نقل از خبرگزاری مهر، ۱۴۰۲/۸/۲۸). همچنین محمدعلی عبداللهی، عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران در یادداشتی با عنوان «سقوط فیلسوف در دام مغالطه یک بام و دو هوا»، می‌گوید: «هابرماس با انتشار بیانیه اصول همبستگی و دفاع یکجانبه از اسرائیل نه تنها مبانی خود را زیر پا نهاده که تلاش کرده جنایت علیه بشریت را

متناقض‌گونه می‌نمایند، بیش از آن که نگران‌کننده باشند، بر دو امر دلالت دارند: یکی ناکارآمدی پارادایم‌های غیرتوحیدی در مواجهه با مسئله‌های عینی در زیست‌انسانی که این امری امیدوارکننده است؛ دیگری فقر مبانی اصیل معرفت‌شناسانه و انسان‌شناسانه و پیوند معیوب نظریه و عمل در مواجهه با رویدادهای سیاسی-اجتماعی.

نتیجه این مباحث، به وجود آمدن سه گرایش محوری در روش علوم انسانی غرب، یعنی روش تجربی، تفسیری (هرمنوتیکی) و انتقادی و مواجهه ساختن علوم انسانی با مسائل جدید فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. در این میان، پارادایم انتقادی مبنای مطالعات آینده‌پژوهی بوده (وروس، ۲۰۰۷؛ ص ۷۷-۸۰) و به نظر می‌رسد بیش از بقیه به ظهور و توسعه آن به عنوان دانشی میان‌رشته‌ای که در میانه مقوله‌های STEEP<sup>۱</sup> شناور است، کمک کند؛ زیرا اولاً، عنصر باورپذیری را به جای قطعیت به بدنه علوم اشراب می‌کند؛ ثانياً، با تمرکز بر گفت‌وگو، بازنگری و بازاندیشی مستمر علوم انسانی، امکاناتی تازه برای دریافت‌های جدید در این علوم فراهم می‌سازد.

## ۲. تحلیلی بر آینده‌پژوهی علوم انسانی

ایجاد تغییرات مطلوب و رسیدن به آینده‌ای درخشان در علوم انسانی، مستلزم شناخت عناصر مؤثر بر تغییرات در این قلمرو است. فهم این که چه حوزه‌هایی در علوم انسانی ارزش‌آفرینی می‌کنند؛ چه بستریایی برای انتقال اطلاعات، دانش و مهارت‌ها وجود دارند؛ انگیزه‌ها چگونه ایجاد و تقویت می‌شوند؛ چه افراد یا سازمان‌ها یا علمی از آینده علوم انسانی منتفع می‌شوند، همچنین چگونه و در چه موقعیت‌هایی لازم است برای سازگاری با محیط، انعطاف داشت یا

....»

توجیه کند. او در این رفتار اجتماعی طرح فلسفی خود که بنا نهادن جامعه انسانی بر پایه عقلانیت ارتباطی است، نه عقلانیت ابزاری را زیر سوال برده است. رهایی انسان از دام نوعی ساجکتیویته که انسان دوره جدید را در کام خود فروبرده، هدف اصلی طرح فلسفی هابرماس است که با انتشار این بیانیه نقض شده است» (<https://B2n.ir/n95673>).

۱. STEEP مخفف عبارت Social, Technological, Economic, Environmental and Political است (اجتماعی، فناوری، اقتصادی، زیست محیطی و سیاسی).



جزم‌گرایانه برخورد کرد؛ بر پیش‌بینی‌های دقیق‌تر درباب آینده علوم انسانی اثرگذار هستند. بدین منظور لازم است مبانی علوم انسانی غربی از منظر رویکردهای آینده پژوهانه بررسی و نقاط قوت و ضعف آن روشن شود و سپس در مواجهه با آموزه متقن مهدویت قرار گیرد تا ضمن تحلیل مواضع نقد، ظرفیت‌های این آموزه برای آینده علوم انسانی آشکار گردد.

بررسی سیر تحولات فلسفی غرب و تطبیق آن با مطالعات صورت گرفته در این حوزه‌ها نشان می‌دهد تمرکز آینده پژوهانه علوم انسانی در مکتب اثبات‌گرایی بر آینده قطعی، در تفسیری بر آینده مطلوب، در پساساختارگرایی بر آینده مرجح، در عملگرایی بر آینده‌های اقدام پذیر و در مکتب انتقادی بر آینده‌های بدیل بر مبنای مکانیزم‌های مولد قرار دارد (خزایی و همکاران، ۱۴۰۲: ص ۶۰). باتوجه به این جمع‌بندی، در تحلیل این مواجهه‌های آینده پژوهانه، به سه منظر پرداخته می‌شود و در مواردی به راهبرد دینی نیز نظری افکنده می‌شود:

## ۲-۱. غفلت از مبانی فلسفی در پرداختن به آینده علوم انسانی

با این که علوم انسانی از تحولات فلسفی غرب مستقیماً تغذیه شده است؛ در آینده‌پژوهی این علوم به این مبانی توجه چندانی نشده است به گونه‌ای که در عرصه‌های مختلفی، عمل بر نظر پیشی گرفته است. اسلاتر چهار سنت را در آینده‌پژوهی برمی‌شمارد:

۱. سنت تجربی که بیش‌تر در آمریکا توسعه یافت؛
۲. سنتی که روش‌های آن بیش‌تر پایه و بنیان اجتماعی و فرهنگی داشت و عمدتاً در اروپا به وجود آمد و سرانجام به سنت انتقادی تبدیل شد؛
۳. سنت بین‌المللی و چندفرهنگی که بیش‌تر از سایر سنت‌ها اشاعه یافته و هنوز هم در حال توسعه است؛
۴. کارهای مربوط به آینده‌های انتگرال<sup>۱</sup> که با کارکن ویلیبر و همکارانش در سراسر جهان ظهور یافته است و به نوعی می‌توان آن را تکامل سنت‌های پیش گفته دانست (اسلاتر، ۲۰۰۳).

۱. «آینده‌های انتگرال» به آینده‌پژوه یاد می‌دهد که رسیدن به دانش تنها از یک راه ممکن نیست و او می‌تواند از راه الگوها و روش‌های مختلفی به دانش دست پیدا کند. آینده‌های انتگرال از تمام رویکردهای منطقی دستیابی به دانش آینده استقبال می‌کند و در همه فعالیت‌ها و تجربه‌های انسانی به تحلیل آینده‌محور می‌رسد.

اگر دسته‌بندی اسلاتر را مبنا قرار دهیم و سیر تحولات علوم انسانی بر اثر تحولات فلسفه غرب را پیش رو بگذاریم؛ تطبیق جریان‌ها و مکاتب فلسفی بر وضعیت فعلی و آینده علوم انسانی امری پراستناد و مستدل خواهد بود. مطابق این سنت‌ها پوزیتیویسم، بیش از بقیه سنت نخست را دامن زد. اشاعه تفکرات پست‌مدرنی و جریاناتی مانند پسااساختارگرایی و فمینیسم در سنت دوم و سوم شناور بودند. حوزه‌هایی از علوم انسانی که به مسائل محیط زیستی، وضعیت دموکراسی و مشکلات مربوط به ایجاد دانش‌های تازه مربوط می‌شوند؛ در سنت چهارم قرار دارند. آنچه اهمیت دسته‌بندی اسلاتر و تطبیق آن را بر جریانات فلسفی را بیش‌تر می‌کند، توجه به غفلت غیرقابل اغمازی است که نسبت به مبانی فلسفی در آینده‌پژوهی صورت گرفته است. با وجود اثرپذیری علوم انسانی از فلسفه غرب، در آینده‌پژوهی این علوم جایی برای طرح مبانی فلسفی در نظر نگرفته‌اند. وروس<sup>۱</sup> از نظریه پردازان آینده‌پژوهی، معتقد است در غیاب فهم از بنیان‌های فلسفی که بر پایه ادراکات علمی مؤثر است، پژوهش نمی‌تواند به درستی صورت گیرد؛ زیرا هر رویکردی در تولید معرفت، بر پیش‌فرض‌هایی استوار است که از فلسفه به عاریت گرفته شده است (وروس، ۲۰۰۷: ص ۷۰). از نظر بل، آینده‌پژوهان گرچه برای آفرینش روش‌های ویژه آینده‌پژوهی و برای تطبیق فنون روش‌شناختی استاندارد با اهداف این حوزه، زمان و تلاش فراوانی صرف کرده‌اند؛ از بنیان‌های فلسفی معرفت آینده‌پژوهی غفلت کرده‌اند (بل، ۱۳۹۲: ص ۴۲۷). سطح ناچیز توجهات انسان‌شناسانه و معرفت‌شناسانه در این مطالعات و تمرکز وافر بر فنون پژوهشی و عملیاتی تا حدی است که برخی ضرورتی برای آن در نظر نگرفته و با تمسک به «اقدامی» بودن دانش‌های آینده‌پژوهی، فلسفی کردن آن را امری بیهوده می‌انگارند.

## ۲-۲. تحلیلی بر آینده علوم انسانی ناظر به اهداف آینده پژوهشی

حدس وقایع احتمالی در آینده، ارزیابی آینده حتمی و انتخاب آینده مطلوب از اهداف آینده‌پژوهی است. برای تطبیق این اهداف با آینده موعود دینی در این پژوهش، این ملاحظه مهم در نظر گرفته می‌شود که آینده پژوهشی در بدنه دین جایگاه خود را یافته است، نه این که

1. Voros

امری مستقل باشد که دین به آن عرضه شود و یا با آن تطبیق یابد. در واقع از این منظر به موضوع نگریسته شود که اگر دین بخواهد به دانش جدیدی به نام «آینده پژوهشی» توجه کند، این دانش در هندسه معرفت دینی چگونه خود را می یابد و می نماید؟ طبق هدف نخست، انواع حدس ها درباره رویدادهای علمی، فرهنگی و حتی معنوی طرح می شوند و وعده دین درباره آینده نیز در عرض سایر احتمالات قرار می گیرد. طبق هدف دوم، آینده حتمی ارزیابی می شود و آینده های محتمل به میزان ربط آنها به آینده حتمی که در دین وعده داده شده است؛ مورد ارزیابی قرار می گیرند. با توجه به هدف سوم، به ترسیم این که آینده حتمی، آینده مطلوب است، پرداخته می شود. انتخاب آینده مطلوب از این لحاظ با ایده دینی هم سویی خواهد یافت که شواهد نشان می دهد بشر به سمتی در حرکت است که با نیروهای درونی و پیشران های بیرونی به سمت گزینش امر مرجح پیش خواهد رفت؛ زیرا این آینده وعده الهی و تبشیر خداوند با فطرت انسان و با آرمان همه انسان های حق طلب هماهنگ است.

ظرفیت مهمی که در آینده دینی وجود دارد و می تواند منظر مهمی برای نقد برخی از وجوه آینده پژوهی مرسوم تلقی شود؛ این است که علاوه بر پیش بینی وقایع آینده، مسیر حرکت تاریخ با مؤلفه های اصلی آن ترسیم می شود تا راهگشای پیروان ایده دینی باشد؛ در حالی که در برخی محافل، تبلیغات برای آینده بیش از پیش بینی آن است. انتقاد داگلاس راشکوف در سال ۱۹۹۸ یکی از انتقادات جدی به آینده پژوهی است. به اعتقاد او، آینده پژوهی به شکلی که امروزه به وسیله صاحب نظران سایبری انجام می شود، بیش تر پروپاگانداست تا پیش بینی. او می گوید:

پیشگوی مشکوکی را تصور کنید که بیماری وحشتناکی را در آینده مشتری اش می بیند، فقط برای این که بتواند یک سری داروی گیاهی بفروشد و ویزیت مجددی داشته باشد. آینده پژوهان از قدرت خودشان و ترسویی ما استفاده می کنند تا خودشان را سرکار نگه دارند. به همین ترتیب، شرکت ها و مجله هایی که آینده را به ما می فروشند، این کار را برای منافع خودشان انجام می دهند (Rushkoff, 2023).



### ۳-۲. تحلیلی بر آینده علوم انسانی ناظر به اصل عدم قطعیت

عدم قطعیت از اصول آغازین مطالعات در باب آینده است. آینده‌پژوهی با شناخت عدم قطعیت‌ها و پیشران‌هایی که این عدم قطعیت‌ها را شکل می‌دهد، سناریوهای آینده را ترسیم می‌کند و به تصمیم‌گیران می‌آموزد در فضای عدم قطعیت‌ها، سناریوها را تدوین کنند و به‌جای حذف آینده‌های بدیل، آمادگی خود را برای مواجهه با این سناریوها و شکل دادن به آینده‌های مطلوب افزایش دهند (سیاح مفصلی، ۱۳۹۴: ص ۲۲). از آنجا که آینده‌پژوهی به عنوان مطالعه‌ای هدفمند و نه عمومی، سابقه‌ای کم‌تر از یک قرن دارد، عدم پذیرش امور یقینی در آینده‌پژوهی برآمده از تفکر پسامدرنی است که پس از رد و نقض و گذر از دوره مدرنیسم، به ویژه با آخرین حملات به پوزیتیویسم، با جدیت دنبال شد و عدم مرجعیت عقل، علم و دین را مورد تأکید قرار داد. با این حال فی‌نفسه آغوشی باز نسبت به هر نظریه‌ای که سخنی در باب آینده براند، خواهد داشت.

اگر چه اصل عدم قطعیت، ممکن است در ظاهر مانع پذیرش ایده دینی به عنوان آموزه‌ی حاکی از قطعیت شود؛ به دلیل سازگاری با ساختار آینده‌پژوهی مرسوم، فی‌نفسه مانعی در راه تحقق وعده دینی به حساب نمی‌آید. با این حال ظاهراً پارادوکسی وجود دارد که با یک راهبرد، قابل رفع است. پارادوکس موجود، پذیرش ایده‌های متنوع دریاب آینده از یک سو و نفی ایده‌هایی که بر قطعیت دلالت دارند، از سوی دیگر است. این پارادوکس از دو منظر مرتفع می‌شود: نخست این که از منظر قرآن نیز آینده برای بشر قطعیت ندارد. «يَتَّخِذُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ خدا هر چه را بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد ثابت و پابرجا می‌نماید و امّ الکتاب نزد اوست. (رعد: ۳۹) منظر دوم نظام‌مندی و خردمندانه بودن ایده دینی دریاب آینده است. اساساً گزاره‌هایی که درباره آینده هستند، باید واجد استدلال باشند و آینده‌پژوهان در پی گمانه‌زنی‌های نظام‌مند و خردورزانه در باب آینده هستند. از این منظر انتظار می‌رود نسبت به آینده دینی استقبال بیش‌تری وجود داشته باشد.

با توجه به آنچه طرح شد، در جدول زیر تناسب سازه‌های پژوهش با نوع تأثیر آن‌ها در علوم انسانی از یک سو و لحاظ رویکردهای آینده‌پژوهانه از سوی دیگر ترسیم و هر کدام با مسئله‌های پژوهشی مرتبط، تطبیق داده شده‌اند.



مسئله پژوهشی	از منظر آینده پژوهی	نوع تأثیر در علوم انسانی	سازه پژوهشی
تحولات فلسفی در غرب، چه نتایجی در حوزه علوم انسانی داشته است؟	مکتب انتقادی، مبنای فکری آینده پژوهی هم‌سوئی گزاره‌های علمی با گزاره‌های آینده پژوهی به لحاظ معرفتی تبلیغات برای آینده نه لزوماً پیش بینی آینده	مداخله در جهت‌دهی و آینده‌سازی برای علوم انسانی	تحولات فلسفی غرب
چرا در آینده پژوهی این علوم، پرداختن به آموزه مهدویت ضروری است؟	وقوع حتمی رویداد ظهور امام عصر مطلوب بودن آینده پیش رو	مداخله در فهم و پذیرش مبدأ و غایت حیات انسانی برای علوم انسانی	آموزه مهدویت
شاخصه‌های آموزه مهدویت برای اجرایی شدن آینده مطلوب در علوم انسانی چیست؟	۱. شکوفایی فطرت از منظر آینده پژوهی تجویزی ۲. افزایش ظرفیت‌های ادراکی به مثابه مسئولیت اصلی انسان در آینده ۳. گرایش عمومی به حق به عنوان امر در حال وقوع، امر لازم‌الوقوع و راهبرد انجام امور	۱. نقطه کانونی تحول علوم انسانی ۲. استكمال روشی در علوم انسانی ۳. ایجاد حرکت تاریخی	۱. فطرت الاهی انسان ۲. عقلانیت و حیانی ۳. حق طلبی

جدول ۱. ترسیم سازه‌ها با مسئله‌های پژوهشی

### ۳. کاربرد شاخصه‌های آموزه مهدویت در آینده پژوهی علوم انسانی

شناسایی ظرفیت‌های آموزه مهدویت برای موفقیت علوم انسانی، نقطه عطف تطبیق مطالعات آینده پژوهانه با موضع آینده‌نگارانه دین است. البته در نظر داشتن ملاحظات مهمی از جمله پرهیز از تطبیق شتابزده، فراهم شدن بستری برای حذف نگاه جزمی به آموزه مهدویت، دغدغه دینی فعالان حوزه علوم انسانی و رفع نگاه سکولاری به این علوم، توسعه تاب‌آوری موضوع پژوهش برای نگاه‌های جدید در عین توجه به نگرانی‌هایی که نسبت به آینده این علوم وجود دارد و مغفول نماندن رویکرد مثبت نسبت به آینده فناوری نیز لازم است. با توجه به این ملاحظات می‌توان

امیدوار بود در آینده پژوهی علوم انسانی، آموزه اسلامی مهدویت آینده بهتری برای به کارگیری روش اسلامی در علوم انسانی پیش رو قرار دهد؛ زیرا معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه و خصاله مایه حیات قلوب انسان ها و باریابی بشر به عرصه حیات معقول و انسانی است. ثمره این نوع معرفت در علوم انسانی، ایجاد بصیرت برای تعالی از عالم ماده و انتقال سعادت‌مندان به عالم آخرت است. پرداختن به شاخه‌های اصلی آموزه مهدویت و کاربرد آن در اجرایی کردن اهداف علوم انسانی در آینده، بسترساز فرآیند تطبیق و راهبری هدفمندی است که در این پژوهش بکار گرفته شده است. این شاخه‌ها قوام‌بخش آموزه مهدویت است و به منزله راهبردهایی برای آینده علوم انسانی قلمداد می‌شوند. از این طریق کاربرد بنیادین آموزه‌های منبعث از دین مبین اسلام برای هدایت بشر به طور کلی، و انسجام‌بخشی و مطلوبیت‌بخشی به علوم انسانی به طور خاص دنبال می‌شود.

### ۳-۱. فطرت الاهی انسان و نقطه کانونی تحول علوم انسانی

توجه به فطرت الاهی انسان در آینده پژوهی علوم انسانی به عنوان عنصری محوری در مقام نظر و عمل، ضروری است؛ زیرا فطرت آغازگاه و شکوفایی آن، غایت حیات انسان است. گزینش رویکرد فطری در انسان‌شناسی به جای رویکردی که بر ضرورت اجتماعی یا غریزی در انسان‌شناسی متمرکز است؛ بنیاد تحول علوم انسانی محسوب می‌شود. از آن جا که هر علمی درصدد رشد انسان است، مبدأ و غایت علوم، شناسنده و به کارگیرنده علوم، همچنین عرصه بهره‌وری علوم، ساحت انسانیت است. علوم در کلیت خود باید به بنیادی‌ترین وجه انسان بودن که برخورداری از فطرت مشترک الاهی است، توجه کنند. انسان‌شناسی غربی و اشراب آن در علوم انسانی و تجربی مسیری را برای آینده علوم ایجاد کرده است که به جای خدمت علوم به انسان، انسان را خادم علوم قرار داده است. به همین منوال، از طریق کمی‌شدگی علوم انسانی و پرداختن آن به نیازهای غیر معرفتی بشر، علوم انسانی را خادم علوم تجربی کرده است. این امر با انسان‌شناسی فطری در تضاد آشکار است. به تعبیر علامه مصباح یزدی، در این جا روش غالب بر فضای علمی غرب و سرایت آن به علوم انسانی ما است که صرف نظر از عناصر درست موجود در آن، روشی نادرست و ناقص است (مصباح یزدی، ۱۳۹۵: ص ۳۱).

در آموزه مهدویت که امتداد نگرش اسلامی در باب انسان در بستر تاریخ محسوب می‌شود، توجه به فطرت، اساس و بنیان است، از این لحاظ که علوم را فارغ از دسته‌بندی آن به انسانی و



تجربی، رهیافتی به شناخت انسان برای شناخت خالق در نظر می‌گیرد. در این آموزه انسان کامل کسی است که به عالی‌ترین شکل، فطرت الاهی خود را شکوفا کرده و در جهانی که تا اعلا درجه از صفات انسانی تهی شده است، ظهور خواهد یافت. وضعیت جهان در زمان حضور انسان کامل، ترسیم واقعی از مقوله فراموشی فطرت است که آغاز آن تمایلات نفسانی بشر و تداوم دهنده آن علمی بوده‌اند که پیوند انسانی را حمل کردند؛ اما از توجهات الاهی به انسان خالی بودند. این وضعیت به نتایج نامطلوبی برای علوم انسانی منجر شده است و امروزه برخی از آثار آن در حوزه‌های مختلف اعتقادی، ارزشی و عملی مشهود است (همان، ص ۲۰۵-۲۰۶). مهدویت قابل دفاع‌ترین گونه آینده مطلوب علوم انسانی است. برخی سؤالات مطرح در آینده‌پژوهی نظیر: «چه اتفاقی در حال وقوع است؛ چه اتفاقاتی می‌تواند رخ دهد و چه کارهایی لازم است انجام شود؟» در طرح نظام‌مند آموزه مهدویت به روشنی پاسخ داده شده است و به لحاظ هماهنگی آن با سنت‌های تکوینی و مبتنی بودن بر فطرت انسانی از ضمانت اجرایی محکمی برخوردار است. تفکر مهدوی با احیاء، استمرار و توجه به مناسبات آن با همه علوم، همچنین توجه به سنت‌های الاهی راه را برای بهره‌گیری از همه ظرفیت‌های فکری گذشته و پیش‌بینی آینده هموار می‌کند. آموزه مهدویت تنها تئوری جامعی است که با تعریف صحیح از انسان و نیازها و جایگاه او چشم‌انداز آینده را به بهترین شکل ممکن به تصویر کشیده و راهکارهای ایجاد چنین تحول عظیمی را در فردای تاریخ بشر پیش‌بینی کرده است (صمدی، ۱۳۸۴: ۱۵۷).

حسین نصر در باب کارکردهای باورمندی به فطرت می‌گوید:

«بشر امروز اگر به فطرت توجه کند، باید در برابر روند فراگیر گسترش غرب‌گرایی و فروپاشی احکام الاهی منتج از این تفکر، واکنش نشان دهد، نه این که با شعار جهانی‌سازی، با شتابی هر چه بیش‌تر به نام آزادی به قعر تاریکی اعماق اسفل روان و حتی به ظلمت نیستی در حال سقوط باشد» (نصر، ۱۳۷۶: ص ۱۱). همچنین معتقد است: «معدود انسان‌هایی حاضر به پذیرش این حقیقت هستند که مشکلات انسان معاصر نه به دلیل توسعه‌نیافتگی، بلکه بر اثر توسعه‌یافتگی بیش از حد او تا پرده‌داری‌های ضد فطری است» (نصر، ۱۳۹۲ الف: ص ۲).

برخلاف این رویه موجود در جهان غرب، در آموزه مهدویت با نظر به این که موضوع کار، «انسان» است و گستره و قلمرو کار جهانی، فطرت‌پروری در رأس استراتژی امام معصوم قرار

دارد؛ دستور کار ایشان، اجرای کامل عدالت در پرتو دین؛ و هدف، هدایت، رشد و بلوغ عقلانی انسان و احیای ارزش‌ها و اوصاف متعالی انسان در جامعه است. بر این اساس، می‌توان ادعا کرد با نظر به امور فطری به عنوان شالوده آموزه مهدویت، تحول علوم انسانی از جهات متعددی میسر باشد:

- مبادی علوم انسانی، انسان‌شناسی توصیفی و تجویزی باشد؛

- مبنا، اصول و روش‌هایی برای علوم انسانی پیشنهاد شود که به نحو توأمان از ویژگی ثبات و پویایی برخوردار باشند؛

- اهداف علوم انسانی ناظر به قالب و ساختار وجودی انسان طراحی شود و محتوایی که در این قالب وجودی گنجانده می‌شود، در عین خلاقانه بودن، از قدرت سازواری و هماهنگی نیز برخوردار باشد؛

- غایت علوم انسانی، خدمت به انسان برای شناخت و اتصال به معبود شود؛ زیرا براساس فطرت الهی انسان، همه پدیده‌ها (معلوم)، شناخت‌ها (علم) و انسان‌ها (عالیم)، آیتی از پروردگار هستند که متصل‌کننده به او هستند؛

- از منظر معرفت‌شناسی، اعتقاد به فطرت، مشکل نسبیت معرفتی را که دامگیر رهیافت‌های پوزیتیویستی شده است، رفع کند.

هرچند اگر از منظر آینده‌پژوهی توصیفی به مداخله انسان‌شناسی فطری در علوم انسانی نگریسته شود، نوعی رویگردانی و غفلت ملاحظه می‌شود؛ اگر با آینده‌پژوهی تجویزی به این مقوله پرداخته شود، می‌توان با استناد به روندهای موجود به معرفی و گزینش گزینه‌هایی پرداخت که با شاکله حقیقی انسان، ساختار عقلانی، امیال و غایت مد نظر او سازواری بیشتری دارد. چنین امری حتی در نظر غیر معتقدان به آموزه‌های اسلامی، به آینده مطلوب، شبیه‌تر و نزدیک‌تر است؛ زیرا علاوه بر توصیف آینده‌ای درخشان به شکلی مستدل، در امتداد روندهای موجود قرار دارد. در واقع اگر وضعیت نامطلوب فعلی در سطوح اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، به مثابه روند موجود بی‌نظمی در عرصه زیست بشری انگاشته شود و در ادامه آن، هر فردی طراح، مبدع، مشتاق و منتظر رهایی از بی‌نظمی و ایجاد وضعیت مطلوب باشد؛ دقیقاً در ساختار آموزه مهدویت قرار گرفته است. طبق این آموزه جهان پر از ظلم و نامطلوبی خواهد شد و



اقبال عمومی در آحاد بشر برای تحقق عقلانی‌ترین و دل‌نشین‌ترین وجه زندگی دنیایی ایجاد خواهد شد. این اقبال و جنبش عمومی جز از طریق باور به فطرت مشترک بشر میسر نیست.

### ۳-۲. عقلانیت و حیانی و استکمال روشی در علوم انسانی

علوم انسانی به تبع تغییرات پدیده‌های اجتماعی، دائماً در حال تغییراند. توسعه فناوری‌ها هم بر سرعت تغییرات افزوده است. این وضعیت موجب نوعی آشفتگی مستمر در هویت‌یابی انسان از طریق این علوم شده است و در اتخاذ تصمیمات مناسب و دستیابی این علوم به اهدافشان، اثرگذارده است؛ به گونه‌ای که آینده‌پژوهان تعبیر «تغییرات آشوبناک یا خطرزا» را برای آن برگزیده‌اند. اتکای روشی این علوم به معرفت‌شناسی و حیانی که به کشف و خلق معرفت‌ها در سایه انسان‌شناسی توحیدی قائل است، آشفتگی علوم را به پویایی مبدل خواهد کرد.

دو عنصر مهم در آینده‌پژوهی علوم انسانی واجد توجه است: نخست توجه به روش این علوم است. در تاریخ تحولات فلسفه علم، برخی متفکران غربی، روش تجربی را برای علوم انسانی برگزیده و همانند علوم طبیعی به آن نگریسته‌اند. کوهن از فیلسوفان برجسته علم در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی، به این عمل انتقاد می‌کند و معتقد است «پارادایم محوری» را به عنوان پشتوانه‌ای برای علوم تجربی، از علوم انسانی وام گرفته است (کوهن، ۱۳۹۳: ص ۲۵۲). منظور از پارادایم محوری، توجه به بسترهای معرفتی، انسانی و هستی‌شناسانه است. کوهن با اعلام چنین حقیقتی اذعان کرد سطح علوم انسانی از علوم فقیر تجربی بسیار وسیع‌تر است و لذا باید در تحولاتی که برای آینده آن پیش‌بینی می‌شود، جنبه‌های معرفتی و هستی‌شناسانه این علوم را حفظ کرد و ارتقا داد و در سایر علوم، اشراب کرد. در نبود این مؤلفه وضعیت علوم انسانی نامطلوب خواهد شد. با توجه به فربهی علوم انسانی در پارادایم و فقر آن در حوزه روش است که حسین نصر می‌گوید: «توجه علوم انسانی غربی به عقل تجربی، خلأ عمیق معنوی و اخلاق‌گرایی آن‌ها را با بحران بی‌معنایی و بی‌هویتی مطلق مواجه ساخته است (نصر، ۱۳۹۲: ص ۳۲۲). در عصر ظهور، تحقق کمال علم، کمالات روشی را نیز در برخواهد داشت و پیوند موفقیت‌آمیز نظریه و عمل رخ خواهد داد.

دوم، اذعان به سکولاری بودن آینده‌پژوهی است (بل، ۱۳۹۲: ص ۴۵). آنچه امکان وفاق این حوزه از مطالعات بشری را با عقلانیت در آموزه مهدویت فراهم می‌کند، گشودگی مطالعات حوزه



آینده پژوهی نسبت به قرائت‌های جدید از انواع آینده‌ها است. با استفاده از این ظرفیت، می‌توان آینده دینی را صورتی از آینده‌های ممکن و یا محتمل و در سطحی بالاتر به عنوان آینده‌ای مطلوب اعلام کرد. مطلوبیت این آینده قلمرویی فراتر از ساحت باور مسلمانان دارد و بشر را در بر می‌گیرد. مهم‌ترین وجه قابل دفاع از آینده دینی و امیدواری به استقبال آینده پژوهان از آن، خردگرایی موجود در اندیشه دینی و گمانه‌زنی‌های نظام‌مند و خردورزانه، در مورد نه تنها «یک آینده»، بلکه «چندین آینده متصور» در آینده پژوهی است.

مهم‌ترین شاخصه در تفکر مهدوی که موجب اعتلای علوم انسانی خواهد شد، رویکرد آن به عقلانیت برآمده از وحی است که با اتقان و شمولیت، تکیه‌گاهی قابل اعتماد برای علوم انسانی ساخته است. البته این پشتوانه عظیم معرفتی محتاج کشف آن توسط فطرت‌های بیدار است. لذا وظیفه اصلی رویکردهای آینده‌پژوهانه به علوم انسانی، این است که به جای حرکت در مسیر متزلزل معرفت‌های تماما نسبی‌گرایانه - که آزمون خود را در سده‌های متمادی پس داده‌اند و بشر را به ناامیدی رسانده‌اند - بر توسعه معرفت‌های نسبی و متکثر بشر (و روش‌های بدیع منتج به معرفت)، ذیل چتر معرفت‌های مطلق برآمده از وحی، متمرکز گردد و آینده‌ای امیدوارانه برای بشر توصیف کند. همچنین عقلانیت و حیانی می‌تواند به بازنگری در شاخصه‌های هویتی و فرهنگی که معضلات آن علوم انسانی را رنج می‌دهد، منجر می‌شود.

در فرهنگ مهدوی معیار حیات جاهلانه یا زیست‌عاقلانه شناخت یا عدم شناخت خدا و نمایندگان اوست نه پیشرفت در علم و تکنولوژی. عامل حیات بخش جوامع بشری کلام الهی و نشانه حیات عقلی پرهیز از ارتکاب گناه است (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ص ۳۲-۳۸). عناصر محوری رسالت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الیه همان عناصر رسالت تمام انبیا است که افروختن و پاس داشتن سراج وحی و حراست از سلامت مصباح عقل و دیده بصیرت بشر است. این رسالت از عهده دیگران خارج است؛ زیرا دیگران یا در نصاب کمال تام نیستند و یا از اساس فاقد آن تکیه‌گاه محکم و اساس ثابت هستند. افروختن چراغ وحی و اصلاح بصیرت و احیای عقل بشر نخستین سرفصل‌های حکومت حق مهدوی است (همان، ص ۲۴۸-۲۵۴). از منظر دینی اگر علوم انسانی منتج به «حیات عاقلانه» و رهایی از اشکال متنوع «حیات جاهلانه» نگردد، در ترسیم خطوط توسعه خود، به انحراف بنیادی مبتلا شده است. طبق منطق قرآن، جهالت صرفاً مختص انسان‌های پیش از ظهور اسلام نیست؛



انسان قرن بیست و یکم نیز می‌تواند با همه امکانات حیرت برانگیز خود، مرگ جاهلانه داشته باشد. «قرآن کسانی را که حیات مصطلح انسانی دارند و فاقد حیات متأله قرآنی‌اند، مردگانی بیش نمی‌داند» (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ص ۱۵۲). نقش نمایندگان خداوند در توسعه عقلانیت بشر و برخورداری از حیات متألهانه، «اثاره دفائن عقول» است که متخصصان علوم را از یک سو و صاحبان عقل سلیم را از سوی دیگر مشتاق این راهبرد روشی متقن در کشف و خلق علم می‌کند.

توجه به عقلانیت گرچه در تفکرات فلاسفه مدرن نیز دیده می‌شود؛ اما انفصال عقل از منبع و حیانی مانع نگرش صحیح متفکران عقل‌گرای غربی به عقل شده و همین ضعف بنیادین، راه را برای ظهور رویکرد روشی صرفاً تجربی به علوم انسانی هموار کرده است. به اعتقاد محققان، تاریخ علوم انسانی در دوران جدید و معاصر نشان می‌دهد علوم انسانی مجموعه گزاره‌های نظام‌مندی است که با بهره‌گیری از روش‌های تجربی و غیرتجربی و مبانی فلسفی و مکتبی به تبیین یا تفسیر رفتارهای فردی و اجتماعی انسان تحقق یافته، پرداخته است. بنابراین، انحصار روش در علوم انسانی به روش تجربی ناتمام است و در آینده پژوهی علوم انسانی باید روش ترکیبی به علوم انسانی نسبت داد و از آن چالش‌مبنایی که علوم انسانی در دنیای معاصر، گرفتار آن است، دور شد (خسروپناه، ۱۳۹۶: ص ۲۵۷-۲۸۴). اگر این توجهات به علوم انسانی اشراب نگردد، آینده این علوم به مراتب از وضعیت کنونی بحرانی‌تر خواهد شد. محققان دیگری با برشمردن چالش‌های آینده، مهم‌ترین مسئولیت شهروندان جهان را افزایش ظرفیت‌های ادراکی و تقویت توانایی‌های معرفتی به شیوه‌ای بهینه می‌دانند (مارتین، ۲۰۰۷). در این میان، نقش علوم انسانی برای ایفای چنین رسالتی مهم و اثرگذار است.

### ۳-۳. حق طلبی در حرکت تاریخ

آینده‌پژوهی علاوه بر «توصیف»، به «تجویز» اقداماتی برای تحقق آینده مطلوب دست می‌زند. تجویز حق‌طلبی در مطالعات علوم انسانی، به دلیل استحکام ذاتی این مقوله در دعاوی بشری، مطلوبیت این علوم را افزایش خواهد داد؛ چنان‌که بی‌توجهی به مقوله «حق»، موجبات تلاش درونی علوم انسانی را به همراه خواهد داشت.

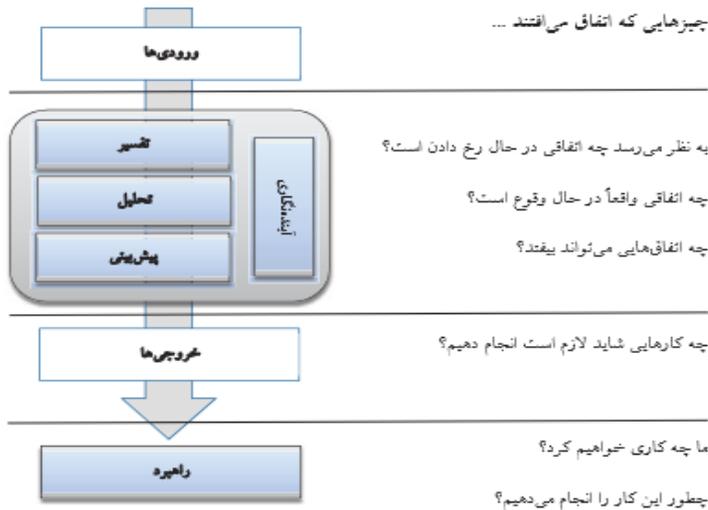
هندسه حرکت تاریخ می‌تواند از منظرهای مختلف، الگوهای مختلفی، اعم از دایره‌ای، خطی، ماریپیچ، موجی یا ترکیبی داشته باشد.<sup>1</sup> با در نظر گرفتن مقوله حق‌طلبی، حرکت تاریخ را می‌توان به صورت «شبکه‌ای پیش‌رونده» در نظر گرفت که از جوانب مختلف و از سمت آحاد اجتماع انسانی در حال شکوفایی و توسعه است. خاصیت این نوع حرکت، آن است که از طریق نیروهای درونی و بیرونی به زایایی و تبلور عناصر فطری حیات بشر می‌انجامد و از این طریق میان جریان‌های بشری در گذشته، حال و آینده پیوندی معنادار ایجاد می‌کند. جریان منجی جهانی، ظهور انسان کامل معصوم، بر سامان‌یابی نسل حاضر و حرکت هدفمند تاریخ مؤثر است؛ زیرا آگاهی از گذشته حاکم عهده‌دار طرح و برنامه مناسب بوده و اطلاع از آینده محتوم، فرمان مهندسی لازم را صادر می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ص ۱۵-۱۶). علوم انسانی محبوس در زمان حال و مسکوت نسبت به گذشته و آینده، نه مصون از خطاهای علوم انسانی پیشین است و نه می‌تواند آینده‌ای درخشان تحویل جامعه بشری دهد.

در عصر جهانی‌سازی، جهانی‌سازی علوم انسانی، به دلیل ویژگی خاص این علوم اهمیتی دوچندان می‌یابد و باید در مبانی علوم انسانی تفکری را مبنا قرار داد که عنصر محوری حق در همه ارکان آن دیده شده و باطل در هیچ ضلعی از اضلاع آن راه نداشته باشد. علوم انسانی با مبنای مهدویت و قرار گرفتن ذیل امر واحد «حق»، علاوه بر ایجاد وحدت در این علوم، زمینه را برای جهانی شدن آن بر حسب یک سبک زندگی متعالی و خدامحور با مؤلفه‌هایی چون یکتاپرستی، دفاع از حق و ایستادگی در برابر ظلم، قیام علیه ستمگران، توجه به پیشرفت و تعالی مادی و معنوی همه انسان‌ها، دمیدن روح امید و خودباوری، حرکت رو به جلو و در نهایت الگویی برای حیات طیبه در دنیا و آخرت، فراهم می‌سازد. این طرح، به طور کلی از پروژه جهانی‌سازی غرب متمایز است؛ زیرا جهانی‌سازی بر مبنای مهدویت به فروپاشی باطل و طی کردن حق در مسیر خود منجر خواهد شد. نظام هستی حق‌محور است و در آن کمالی است که هر موجودی به سمت آن کمال در حرکت است. خداوند متعال هندسه خلقت عالم و آدم را بر حق قرار داد و خود او ضمانت اجرایی آن را بر عهده گرفت و در متن پیام نهایی خود جهان را با منجی عدل‌مدار خویش زنده می‌کند و آن را



1 <https://www3.dbu.edu/mitchell/yeatshis.htm>

به وجود مبارک انسان کامل معصوم برنامه‌ریزی می‌کند (همان، ص ۱۷).  
 جوزف وروس برای فرایند آینده نگری چارچوبی طراحی کرده است که می‌تواند مبنای تبیین و تحلیل مقوله حق طلبی در حرکت تاریخ و نقش آن در آینده علوم انسانی باشد.



شکل ۲. چارچوب فرآیند آینده نگاری جوزف وروس (وروس، ۲۰۰۳: ص ۱۲)

نگاهی به وضعیت علوم انسانی در جامعه جهانی حاکی از فراگیری اوصافی در این علوم است که هر یک به نحوی باعث التهاب و دگرگونی در این علوم شده است. مهم‌ترین عامل نگرانی، نابرابری‌های اجتماعی است. علاوه بر آن، به تناسب تخصصی شدن کلیه علوم و کشف ظرافت‌های مختلف در انسان‌شناسی؛ موضوع علوم انسانی به امری که پیچیدگی‌های متنوعی را تجربه می‌کند، در حال گذر است. برخی منابع به علل این پیچیدگی‌ها به تفصیل پرداخته‌اند (برگر، ۱۹۶۶: ص ۹۴)؛ اما حال که علوم انسانی متعارف بدون تمرکز بر حیثیت روحانی انسان، تا این حد عمیق و وسیع گردیده‌اند؛ اگر انسان روحانی، انسان فلسفی، انسان عرفانی و تعابیری از این دست را داخل در خانواده علوم انسانی در نظر بگیریم و از منظر آن‌ها به انسان نظر کنیم؛ طبعاً با عرصه وسیع‌تری از پیچیدگی مواجه خواهیم شد. تفسیر این که ظاهراً چه چیزی در علوم انسانی در حال رخ دادن است، ادراکی عمیق از وضعیت آینده این علوم یا علوم انسانی که در آینده ایجاد خواهند شد، به دست می‌دهد. در این میان حساسیت علوم انسانی نسبت به مقوله حق طلبی، امری است که از اهمیت آن نمی‌توان غفلت کرد.

اما آنچه واقعا در حال وقوع است، تنوعی از اطلاعاتی است که خود را به علوم انسانی منتسب می‌دانند و در حال ایجاد و توسعه‌اند. این اطلاعات -فارغ از حقیقی یا انحرافی بودن آن‌ها از منظر دینی و عقلی-، به ساختارمندی و چارچوبی که نام حوزه مستقل علمی بر آن نهاده شود، ملتزم نیستند. با این حال با طرفداران قابل توجهی در حال فراگیری‌اند. معنویت‌های نوظهور نمونه‌ای از این حوزه‌ها هستند که موضع آنها نسبت به بنیادی‌ترین مطالبه بشری که حق طلبی است، گاهی خنثا و گاهی فعالانه است.

پیش بینی می‌شود در آینده، حق طلبی مطالبه‌ای عام‌تر، فعالانه‌تر و راهگشاتر باشد. شاهد این سخن تلاش چهره‌های شاخص مطالعات پسااستعماری از قبیل فرانتس فانون، سعید ادوارد، هومی بابا و لیلیا گاندی از یک سو و جریان‌های انتقادی معاصر، مانند پسامدرنیسم، پساساختارگرایی، فمینیسم از سوی دیگر است. علاوه بر این موارد، دعاوی یکی از متأخرترین جریان‌های تکنولوژیکی معاصر به نام پسانسان‌گرایی<sup>۱</sup> که با جدیت دغدغه مخالفت با استعمار را طرح و پیگیری می‌کنند، قابل توجه است. اقدامات علمی، فناورانه در جهت تحقق جهان پسااستعماری با این که از جنس گفتمان است؛ تابع رویه‌های سیاسی نیست، بلکه ترکیبی از نیاز، امیال، تخیل، تجربه و هر چیزی است که به استقبال از تولیدات جدید بشری منجر می‌شود. آن‌ها معتقدند در فرآیند تربیت انسان‌ها لازم است آمادگی‌های لازم برای پذیرش این نوع آزادی فراهم شود و افراد به صورت خود جوش در پی خلق معناها و رویدادهای تازه براساس امیال خود باشند. در این صورت، اشکال پنهان استعمار که در رویه برخی نظریه‌پردازان اجتماعی وجود دارد نیز رخت برخواهد بست. آن‌ها با توصیفاتی که هاکسلی در کتاب دنیای قشنگ نو آورده است و طبق آن، با پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی، جامعه‌ای ساخته می‌شود که در آن مشکلات زندگی انسان‌ها حل می‌شود و همه امور، حتی تولید مثل، به روش کاملاً مکانیکی صورت می‌گیرد؛ کاملاً مخالفند و معترضانه اعلام می‌دارند ما مجبور نیستیم آن وضعیت را بپذیریم و تحت لوای دروغین آزادی، دوباره اسیر جهانی سلسله‌مراتبی و رقابتی شویم (فوکویاما، ۱۳۹۰: ص ۳۲).

---

## 1. Posthumanism



از منظر این رویکردها، کلیه علوم و به ویژه علوم انسانی باید سوگیری کلان خود را به سمت گذر از استعمار، مطالبه صریح حق و ایجاد شرایط متعالی تری برای بشر تغییر دهند. در واقع رسیدن به عصر پسااستعمار<sup>۱</sup> هدف، امید و مطالبه عمومی انسان معاصر بوده است و تحقق این هدف، بیش از همه بر عهده علوم انسانی است. پسااستعمار به معنای گذر از شرایط ناعادلانه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، نفی الگوی جهان شمول غربی، معکوس و منکوس کردن ساختار دانش مبتنی بر خرد غربی و به رسمیت شناختن تفاوت‌ها است. از نظر اسپیواک پسااستعماری بودن مستلزم پذیرش نوعی موضع فلسفی و اساسانه نسبت به متافیزیک یکسان‌پندار و عقل‌مدار است که اساس دانش غربی را تشکیل می‌دهد (اسپیواک، ۱۹۹۰: ص ۵۰). این ایده عمدتاً از نظریه‌های انتقادی الهام گرفته است. لیلانگاندی<sup>۲</sup> در بیانیه‌ای می‌گوید، پسااستعمارگرایی در صدد متنوع کردن حوزه خطاب خود و آسان کردن گفت‌وگوی دموکراتیک میان وارثان متخاصم دوران پس از استعمار است (گانندی، ۱۳۸۸: ص ۶). او با این بیانیه، فعالان حوزه‌های دانشی را به انجام رسالت خود در بازنگری غایت علوم و کلیه جنبش‌های بشری به منزله رهیافت‌هایی نظری بر رسیدن به مطالبات فطری بشری مانند حق طلبی متوجه می‌سازد.

فراتر از روندهای ذکر شده و در طول آن‌ها، حق طلبی و استعمارستیزی، به عنوان صریح‌ترین موضع اجتماعی دین اسلام نیز است که در آموزه مهدویت تحقق اتم و اکمل خود را خواهد یافت و پیش روی علوم انسانی در پاسخ به پرسش‌هایی از این دست که چه کارهایی ممکن است انجام شود؛ ما چه کاری انجام خواهیم داد و چگونه باید آن را انجام دهیم؛ قرار می‌گیرد. همچنین از آن جا که آینده‌پژوهی منعکس‌کننده چگونگی تولد واقعیت فردا از دل تغییرات امروز است (بل، ۲۰۰۳: ص ۶۱)؛ می‌توان ادعا کرد علوم انسانی مبتنی بر آموزه مهدویت، پیش‌تاز نقد، اصلاح، ابطال، طراحی و اعتلای ساختارهای قدرت خواهد بود و مسیری پرسرعت و قدرت برای ایجاد شناخت و گرایش نسبت به حق طلبی و جاری کردن آن در زندگی ایجاد خواهد کرد.

1. Postcolonialism

2. Leela Gandhi

## نتیجه‌گیری

آینده‌پژوهی به عنوان علم درجه دوم به بررسی وجوه نظری، انگیزشی و مهارتی علوم می‌پردازد و برخلاف فلسفه علم که بر ابعاد نظری علم متمرکز است، امکان واکاوی عمیق‌تری را در مواجهه با آموزه مهدویت - که «صبغه الاهی» و ابعاد «تاریخی - تربیتی» دارد - پیش روی محقق قرار می‌دهد. تمرکز بر وجوه انگیزشی و مهارتی در کنار وجوه نظری بستر مناسبی برای همخوانی، ارزیابی، اصلاح، تکمیل و نقد آینده‌پژوهی از منظر آموزه مهدویت فراهم می‌کند. نوشتار حاضر، با هدف بررسی تحولات علوم انسانی در غرب، معایب و محاسن حاصل از آن با تکیه بر ظرفیت‌های آموزه مهدویت در آینده‌پژوهی علوم انسانی ساماندهی شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد علوم انسانی منتج از فلسفه‌های غرب که در فهم عادی بشر ریشه دارند؛ صرفنظر از عدم قابلیت کارایی آن‌ها در تمام ساحت‌های حیات انسان، به بروز انحرافات در شناسایی انسان، نیازهای او و راهکارهای پاسخ به آن نیازها منجر شده‌اند. در آینده‌پژوهی علوم انسانی، آموزه مهدویت به لحاظ هماهنگی آن با سنت‌های تکوینی و مبتنی بودن بر فطرت انسانی می‌تواند آینده بهتری برای علوم انسانی پیش رو قرار دهد. در حقیقت چهره اصیل علوم انسانی مهدویت‌گرای است؛ زیرا نجات بشر را نه در لفافه واژگانی همچون دموکراسی، بلکه در عینیتی همه جانبه محقق خواهد کرد. معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مایه حیات قلوب انسان‌ها و باریابی بشر به عرصه حیات معقول و انسانی است. به همین دلیل، امید است علوم انسانی مبتنی بر آموزه مهدویت، با تکیه بر فطرت - به مثابه نقطه کانونی تحول علوم انسانی -، عقلانیت متکی به وحی، به منزله استکمال روشی علوم انسانی و حق‌طلبی به عنوان شاخصه‌ای بارز در حرکت تاریخ، تحولی عظیم در حیات بشر ایجاد کند. آموزه مهدویت صرفاً ابزاری فلسفی یا اجتماعی برای تحقق آرمان‌های فطری بشری نیست، بلکه به دلیل توحیدمحوری و فهم بی‌بدیلی که از تناسب وحدت و کثرت عالم ارائه می‌کند، هم به نقش پدیده‌ها و انسان‌ها در ایجاد آینده‌ای مطلوب و خودساخته می‌پردازد و هم جهت‌دهی عظیم تاریخ را عهده‌دار می‌شود. برجستگی این آموزه برای علوم انسانی در این است که چشم‌انداز آن‌ها را امیدبخش، تحولی، متمرکز بر اصلاح فردی - اجتماعی - تاریخی و بر اصول اخلاقی مبتنی می‌کند که در رأس آن عدالت و احسان قرار گرفته است.



## منابع

-قرآن کریم.

۱. بل، وندل (۱۳۹۲). *مبانی آینده‌پژوهی*، مترجم: مصطفی تقوی، تهران، مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی.
۲. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). *امام مهدی موجود موعود*، قم، اسراء.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). *تفسیر انسان به انسان*، قم، اسراء.
۴. خزایی، سعید و همکاران (۱۳۹۴). *مبانی آینده‌پژوهی و روش‌های آن*، تهران، مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.
۵. خزایی، سعید، علیرضا نصر اصفهانی، امیرحسین رهبر (۱۴۰۲). *تأملی معرفت‌شناختی بر آینده‌پژوهی*، آینده‌پژوهی انقلاب اسلامی، دوره چهارم، شماره ۲.
۶. خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۶). *علوم انسانی: چیستی، ساخت‌ها و فرایندهای تحول در آن*، فصلنامه تحقیقات بنیادین علوم انسانی، دوره دوم، شماره ۱، ص ۲۵۷-۲۸۴.
۷. دیوید، هنری (۱۳۹۰). *مفاهیم و روش‌های آینده‌پژوهی*، مترجم: مسعود منزوی، تهران، مرکز علوم و فناوری‌های دفاعی.
۸. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۰). *آینده‌فراانسانی ما*، مترجم: ترانه قطب، تهران، طرح نو.
۹. کورنیش، ادوارد (۱۳۸۸). *آینده‌پژوهی پیشرفته: نگاهی ژرف به اصول، مبانی و روش‌های آینده‌پژوهی*، مترجم: سیاوش ملکی فر و فرخنده ملکی فر، تهران، اندیشکده صنعت و فن‌آوری (آصف).
۱۰. گاندی، لیلیا (۱۳۸۸). *پسااستعمارگرایی*، مترجمان: مریم عالم زاده، همایون کاکاسلطانی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۱۱. کوهن، (۱۳۹۳). *ساختار انقلاب‌های علمی*، مترجم: سعید زیباکلام، تهران، سمت.
۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۵). *رابطه علم و دین*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه.
۱۳. نصر، سید حسین (۱۳۷۶). «چرا مولانا چرا اکنون؟»، گلستان فصلنامه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، سال اول، شماره دوم، ص ۹-۱۱.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲ الف). *انسان و طبیعت: بحران معنوی انسان متجدد*، مترجم: عبدالرحیم گواهی، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.



۱۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۲ ب). *انسان سنتی و مدرن در اندیشه دکتر سید حسین نصر*، مقدمه و

*ویرایش ویلیام چتیک*، مترجم: مهدی نجفی افرا، تهران: جامی.

16. Berger, P. (1966). *The Social Construction of Reality*, Garden City: Doubleday.
17. Comte, A.(1854). *The Positive Philosophy of Auguste Comte*. Translated by Harriet Martineau. Cambridge University Press.
18. Derrida, J.(1976). *Of Grammatology*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
19. Dilthey, W.(1988). *Introduction to the Human Sciences*. Princeton University Press.
20. Encyclopaedia Britannica. Humanities, Updated 2024.
21. Foucault, M.(1972). *The Archaeology of Knowledge*. London:Routledge.
22. Gadamer, H.-G.(1975). *Truth and Method*. Translated by Joel Weinsheimer & Donald Marshall. Continuum.
23. Habermas, J.(1984). *The Theory of Communicative Action*. Boston: Beacon Press.
24. Heidegger, M.(1962). *Being and Time*. Translated by John Macquarrie & Edward Robinson. Harper & Row.
25. Levi-Strauss, C.(1963). *Structural Anthropology*, New York:Basic Books.
26. Rushkoff., Douglas (2023). "Why Futurists Suck". Rushkoff Archive. Retrieved.
27. Rorty, R.(1989). *Contingency, Irony, and Solidarity*. Cambridge: Cambridge University Press.
28. Slaughter, R. (2003). *Futures Beyond Dystopia, Creating Social Foresight* London: Routledge, 1 th edition.
29. Spivak, Gayatri, (1990)*The Postcolonial Critic: Interviews, Strategies, Dialogues*, (ed)Sarah Harasym, New York: Routledge.
30. Voros, J. (2003), *A generic foresight process framework*, Foresight, Vol. 5. No 3.
31. ----- (2007). On the Philosophical foundations of futures research. In P. van der Duin (Ed). *Knowing tomorrow: How Science Deals with the future?*
32. Zalta, Edward N.(2024), *Stanford Encyclopedia of Philosophy*: Philosophy, Updated 2024.

